

بسمه تعالی

کلاس : سوم

نام و نام خانوادگی :

تمرین مربوط به فعل ها

تاریخ :

آموزگار :

۱ جملات را به کلمه ی مربوط به خودش وصل کن .

ما خانواده مان را دوست	☐	دارید	دارد	☐	من خانواده ام را دوست
شما خانواده تان را دوست	☐	داری	دارم	☐	تو خانواده ات را دوست
آنها خانواده شان را دوست	☐	داریم	دارند	☐	او خانواده اش را دوست

۲ با توجه به زمان جملات ، جاهای خالی را پر کن.

علی دویروز پیش مریض	سال گذشته آنها در کلاس دوم درس	سال بعد در کلاس چهارم درس
شماین زنگ ورزش	ما سال آینده به مسافرت	ما امروز در مسابقه ی فوتبال ثبت نام
دیروز با برادرم به بازار	پدربزرگم در زمان گذشته زندگی ساده ای	او دیروز با خواهر کوچکش بازی
معلم فردا از ما فارسی خواهد	تو در آینده برای خودت شغلی انتخاب	من یک ساعت قبل ناهار

۳ داستان زیر را بخوان و جاهای خالی را با کلمه ی مناسب پر کن.

یک مرغ حنایی کوچولو همراه با دوستانش در مزرعه زندگی دوستان او یک سگ خاکستری، یک گربه ی نارنجی و یک غاز زرد بودند. یک روز مرغ حنایی مقداری دانه گندم پیدا او پیش خودش فکر کرد ، "من می توانم با این دانه ها ، نان درست مرغ حنایی کوچولو پرسید: کسی به من کمک می کند تا این دانه ها را بکارم؟ سگ گفت: من نمی توانم. گربه گفت: من دلم می خواهد ولی کار دارم و نمی توانم . غاز گفت: من امروز باید به بچه هایم شنا یاد..... و نمی توانم. مرغ حنایی گفت: پس من خودم این کار را خواهم او بدون کمک کسی دانه ها را کاشت . مرغ حنایی کوچولو پرسید: کسی می تواند در درو کردن گندم به من کمک کند؟ سگ گفت: من باید به شکار گربه گفت: من تازه از خواب بیدار و حال ندارم. غاز گفت: من بالم درد مرغ گفت: پس خودم تنهایی آنرا انجام می دهم. مرغ کوچولو بدون کمک کسی گندم ها را درو کرد. .. مرغ حنایی که خسته شده ، پرسید: کسی به من کمک می کند که این گندم ها را به آسیاب ببریم و آنها را آرد کنیم؟ سگ گفت: من نمی توانم. گربه گفت: من نمی توانم. غاز گفت: من هم نمی توانم. مرغ حنایی گفت: خودم این کار را خواهم کرد. او گندم ها را به آسیاب برد و تنهایی آنها را آرد بدون اینکه کسی به او کمک کند. مرغ حنایی که خیلی خیلی خسته بود، پرسید: کسی به من کمک می کند تا با این آرد نان بپزیم؟ ولی باز هم سگ و گربه و غاز به او کمک و هر کدام بهانه ای آوردند. مرغ حنایی گفت: خودم این کار را خواهم کرد. و بعد مرغ خسته بدون کمک کسی نان پخت. نان تازه و داغ بوی خیلی خوبی داشت. مرغ حنایی پرسید: آیا کسی به من کمک می کند تا نان را بخوریم. سگ گفت: من کمک خواهم کرد. گربه گفت: من کمک خواهم کرد. غاز گفت: من کمک خواهم کرد. اما مرغ حنایی با عصبانیت فریاد ، من نیازی به کمک شما ندارم و خودم تنها این کار را خواهم کرد. مرغ حنایی نان را جلوی خودش گذاشت و همه آن را خورد.